

خانلری، تاریخ ... ۴۴/۱، ۴۶، ۵۱، ۲۵۵، دستور ... ۳۶، وزن ... ، ۱۲۹؛ ارانسکی، ۴۱، ۵۴؛ ابوالقاسمی، ۲۱؛ فهمی، ۱۳۵؛ باقری، مقدمات ... ، ۱۰۱؛ ابن منظور).

صامت «د» در فارسی باستان معادل هندواروپایی d و dh، و در برخی از زبانهای باستانی، از جمله اوستایی، معادل z است. در برخی از نسخه‌های کهن گاه بانقطه یعنی به صورت «ذ» و گاه بدون نقطه دیده می‌شود و احتمال می‌رود این اختلاف ناشی از تفاوت چگونگی تلفظ در نواحی مختلف باشد، مانند خدای که خدای کتابت شده است، و گاه نیز به جای ذال، دال دیده می‌شود، مانند پذیرا که پذیرا کتابت شده است (خانلری، دستور، ۱۲ به؛ باقری، واج‌شناسی ... ، ۱۱۶).

در قدیم در زبان دری اگر ماقبل این حرف ساکن و غیر حروف عله (یعنی غیر از و، ا، ی) بود، دال، و گرنه ذال تلفظ می‌شده است، اما امروز این قاعده رعایت نمی‌شود (نک: ابن‌یمین، ۳۴۱؛ ظهیر، ۳۹۶؛ برهان، دیباجه، «یج»؛ فرهنگ، ۲۵/۱-۲۶؛ ابونصر، ۱۰۸).

در موارد متعدد، صامت دندانی آوایی «د»، چنان‌که در فارسی دری است، در متون این دوره به صورت دندانی بی‌آوای «ت» ثبت شده است که اصل تلفظ در دوره‌های پیشین بوده، و این ابدال تنها در موردی انجام می‌گرفته که ماقبل آن مصوتی قرار داشته است. در بیشتر نسخه‌ها «ت» در چنین وضعی به «ذ» که آن را ذال معجم خوانده‌اند، بدل شده است. باید در نظر داشت که «ذ» مرحله‌ی میانی تبدیل «ت» به «د» بوده است؛ گنبد / گنبد (خانلری، همان، ۳۶).

d از دوره باستان تا دوره میانه تحولاتی را پشت سر گذاشته است، از جمله:

۱. در ایران باستان معمولاً اگر در آغاز واژه قرار بگیرد، در اوستایی به z تبدیل می‌شود و در فارسی باستان و فارسی میانه بدون تحول باقی می‌ماند، مانند: اوستایی: zasta؛ فارسی باستان: dasta؛ فارسی میانه: dast = دست. اما برخی از واژه‌ها که صوت فارسی باستان آنها با d آغاز می‌شود، در فارسی میانه و فارسی نو با z آغاز می‌شود، زیرا صامتهای g و gh هندواروپایی اگر پیش از واژه‌ها و صامت l و یا نیم‌واکه r باشد، در فارسی باستان به d، و در اوستایی و برخی از زبانهای شرقی دوره باستان به z تبدیل

د (دال)، حرف دهم از الفبای فارسی، هشتم از الفبای عربی و ابیتی، و چهارم از الفبای ابجدی. این حرف از حروف مشترک بین زبان فارسی و عربی است و در کتابهای لغت به نامهای دال، دال ابجد، ذال غیرمنقوطة، دال بی‌نقطه و دال مهمله آمده است و به صورت «د» و «سد» نوشته می‌شود، مانند در و بد (معین؛ لغت‌نامه ... ؛ برهان ... ؛ نفیسی؛ مشکور، ۱۲). نشانه آن در الفبای آوانگاری d است (باقری، تاریخ ... ، ۱۲، ۱۲۶).

در کتابهای لغت، صرف‌ونحو عربی، دستور زبان فارسی و زبان‌شناسی ویژگیهای گوناگونی برای «د» برشمرده‌اند و آن را در ذیل این گروهها وصف کرده‌اند: ۱. حرف جدا؛ زیرا در نوشتن به حرف پس از خود نمی‌پیوندد (مشکور، همانجا)؛ ۲. ملفوظی؛ زیرا سه حرفی است و حرف اول آن در آخر تکرار نمی‌شود؛ دال (برهان، دیباجه، «یب»؛ فرهنگ ... ، ۲۴/۱)؛ ۳. مصمته؛ زیرا با تأتی از محل خروج خود ادا می‌شود؛ ۴. منفتحه و استقال؛ زیرا هنگام ادای آن زبان از کام بالا دور می‌شود؛ ۵. نطعیه؛ زیرا هنگام تلفظ روی سر زبان با گوشت پشت دندانه‌های بالا متصل، و هوا حبس و به‌ناگهان بیرون دله می‌شود؛ ۶. شدت یا شدیدیه؛ هنگام ادای آن صوت به سبب شدت و قوت حبس می‌گردد و تا محل و مخرج آن در هم نشکند، صوت خارج نمی‌شود؛ ۷. قلقله؛ به جهت داشتن صفت جهر و شدت در حالت سکون به حرکت و جنبش در مخرج نیاز دارد تا تلفظ شود؛ ۸. مجهوره؛ زیرا هنگام تلفظ، آوایی بلند و آشکار دارد و در ذات و نفس خود دارای قوت است (پورفرزب، ۴۷، ۴۹-۵۳؛ انیس، ۲۱-۲۳، ۴۸، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۵۶، ۱۸۳؛ سکاکی، ۱۱؛ سمیعی، ۲۵۸؛ لغت‌نامه).

«د» در امتیازبندی درسهای دانشگاهی نماینده مرتبه چهارم و معادل ۱۰ تا ۱۱/۹۹ است (انوری) و در کتابهای جغرافیای قدیم رمز بلد و در کتابهای حدیث رمز ابوداود، صاحب سنن (لغت‌نامه)، d=d در این دانشها قابل بررسی است:

الف - زبان‌شناسی: زبان‌شناسان آن را از صامتهای واک‌دار ساده، دندانی، انسدادی، آنی، مفرد و آوایی می‌دانند و معتقدند حدوث «د» لحظه‌ای است که فاصله میان زمان حبس نفس یا رهاکردن است و هنگام ادای آن نفس پیش از آنکه به مخرج برسد، لرزه صوتی دارد (ابن‌سینا، مخرج ... ، ۸، ۱۹؛ هال، ۸۱، ۹۱؛

746 BEHNSTEDT, P. *Die nordjemenitischen Dialekte.*
Teil 2: *Glossar: (ii): Glossar Dāl – Ġayn.* Wiesbaden:
Reichert, 1996. 721pp. [Pp. 401-921. Teil 1
published 1985, Teil 2 (i) in 1992.]

MADELLER KÜLTÜR MÜZEVİNİN
SONRA GELEN DOKÜMAN

16

06.04.1993

333 ~~38~~ 38

ED². II' den tercüme

DOKÜMANTASYON MERKEZİ 2

DÂL, Arab alfabesinin 8. harfi, transkripsiyonu d; kebced değeri, dördüncü harf olarak yer aldığı Süryani (ve Ken'âni) alfabesindeki harflerin sırasına uygun olarak 4.

Tarifi: ^{Ökümü} Sadeli, patlayıcı bir diş sesi; Arab dilbilgisi gelenekine göre: sedide mechûre. Telaffuz noktasını nit^c (veya nit^a), yani üst damağın sırtı olarak gösteren el-Halil'e göre mahrec itibarıyla: nit^ciyye. Bu telaffuz modern lehcelerde varlığını korunmaktadır. Daha yaygın bir şekilde tabii olan Sibeveyh'in Kitâb'ına istinad edilen bir diğer ekol "en dişlerin dibini" göstermektedir ki buna göre: alveolar (diş diplerine ait)dir. d sesine ilgili fonolojik ihtilaflar için bkz. J. Cantineau, Esquisse, BSL (No. 126), 99, 12.; tenâzülât için bkz. a.e., 134.

Varyantlar: Kuzey Fas'ın dağlarında lehcelerde sesli bir harften sonra gelen d, z'ye dönüşebilmektedir; Klasik Arapça ve modern lehcelerdeki dal'in müteadilat, şartlı varyantları (basmeler) vardır, bkz. J. Cantineau, Cours, 37-8, 41-2

○ **DAKŪKĀ'** (or **DAKŪK**), a small town in the **Djazira** province of the 'Abbāsid empire, some 25 miles S.E. of Kirkūk on the Mosul-Baghdād trunk-road, was known to the later Arab geographers and perhaps emerged into urban status, though never eminence, in the 5th/11th century. Some medieval brickwork and a minaret survive. The later and present name (from 9th/15th century, or earlier) was **Tāwūk** or **Ṭā'ūk**. The town, on flat ground immediately west of the foothills, stands healthy and well-watered beside the broad **Ṭā'ūk Chay**, a trickle in summer but a formidable flood after winter rains: this now flows into the 'Azaim river, and thence to the Tigris, but passed into the great **Nahrawān** canal when that existed. In modern 'Irāk **Ṭā'ūk**, with some 2,000 Kurdish and Turkish-speaking inhabitants, is today a **nāhiya** headquarters, partially modernized, and an agricultural and market centre for the surrounding Kurdish tribesmen (**Dā'ūdiyya** and **Kāka'ī**) and Turkoman villagers. The 'Irāk Railways line, and the main road, cross the **Ṭā'ūk Chay** by modern bridges. A well-known shrine of **Zayn al-'Ābidīn b. Ḥusayn** is 1.5 miles distant.

Bibliography: Le Strange, 92, and the Arab authorities there noted. 'Abd al-Razzāk al-Hasanī, *al-'Irāk Kadīm^{an} wa Ḥadīth^{an}*; Sidon 1367/1948, 197. Undersigned's own observations.

(S. H. LONGRIGG)

✕ **DĀL**, 8th letter of the Arabic alphabet, transcribed *d*; numerical value 4, in accordance with the order of the letters in the Syriac (and Canaanite) alphabet, where *d* is the fourth letter [see **ABDĪAD**]. It continues a *d* of common Semitic.

Definition: *voiced dental-occlusive*; according to the Arab grammatical tradition: *shādīda, madjīhūra*. For the *makhraj*: *niṭ'iyya* according to al-Khalīl (al-Zamakhsharī, *Mufaṣṣal*, 2nd ed. J. P. Broch, 191, line 1), who places the point of articulation at the *niṭ'* (or *nīṭa'*), the anterior part of the hard palate, 'its striped part' (Ibn Ya'īsh, 1460, line 19) and so: *prepalatal*. This articulation has left traces in modern dialects (Lebanon, Syria: M. Bravmann, *Materialien*, 69; H. Fleisch, *Zahlé*, in *MUSJ*, xxvii, 78). Another tradition, based on the *Kitāb* of Sibawayh (Paris edition, ii, 453, line 13), which has been much more generally followed, indicates 'the bases of the central incisors', and so: *alveolar*. For the phonological oppositions of the *d* phoneme, see J. Cantineau, *Esquisse*, in *BSL* (No. 126), 99, 12th; for the incompatibles *ibid.*, 134.

Variants: in the mountain dialects of N. Morocco *d* may become *dh* after a vowel; *d* in Classical Arabic and in the modern dialects has numerous conditioned variants (assimilations), see J. Cantineau, *Cours*, 37-8, 41-2.

Bibliography: in the text, and s.v. **ḤURŪF AL-HIDJĀ'**.

(H. FLEISCH)

(ii) — Various modifications of *dāl* in languages other than Arabic in which an adaptation of the Arabic script is used may be mentioned here.

In the Indo-Aryan languages there are two series of 'd-like' sounds, the dental and the retroflex (also called cerebral, cacuminal, or even, perversely, lingual), the latter produced by the under side of the tongue tip being curled back to strike the hard palate in the post-alveolar position, the concave upper surface of the tongue forming a secondary resonating chamber within the oral cavity. Both sounds may in addition be accompanied by aspiration. In **Pashto** and **Urdū** the dental is represented by the unmodified *dāl*, the retroflex

(transcribed in the Encyclopaedia by *d̄*) by *dāl* modified in **Pashto** by a small subscript circle (*ḍ*), in **Urdū** by a small superscript *fā* (*d̆*; this was originally *ḍ*). The aspirated varieties of both are now always written with the "butterfly" (*dūlaghmi*) *hā*, the "hook" variety of *hā* being reserved for inter-vocalic *h*, hence the contrast **دهی dahi** 'curds', but **دھی dhī** 'daughter'.

In **Sindhī** the retroflex *dāl* is represented by *ḍ*, aspirated *dāl* (*dha*) by *ḍ̄*, and aspirated *dāl* (*dha*) by *ḍ̄̄*. **Sindhī**, in common with other languages of Western India, has in addition a series of implosive consonants (implosive *b*, *dj*, *d̄* and *g*); the implosive *d̄* (*d̄a*) is represented by *ḍ̄̄*.

Bibliography: *Linguistic Survey of India*, Vols. x (**Pashto**), viii/1 (**Sindhī**), ix/1 (**Urdū**); D. N. MacKenzie, *A standard Pashto in BSOAS*, xxii/2 (1959), 231-5; R. L. Turner, *Cerebralization in Sindhī* in *JRAS*, 1924, 555-84; idem, *The Sindhī recursives . . .*, *BSOS*, iii/2, (1924), 301-15; Mohiuddin Qadri, *Hindustani Phonetics*, Paris n.d. (1931?); also the articles **PASHTŌ**, **SINDHĪ**, **URDŪ**.

(J.-BURTON-PAGE)

✕ **DALIL** (Gr. σημεῖον) is an ambiguous term; it can mean sign or indication, every proof through the inference of a cause from its effect or the inference of the universal from the particular in opposition to the proof from a strictly deductive syllogism in which the particular is deduced from the universal; and finally it is used as synonymous with proof, ἀπόδειξις, *burhān* generally.

Aristotle treats the "proof from a sign" in the last chapter of his *Analytica Priora*. According to him "proof from a sign" is an enthymeme, i.e., a syllogism in which one premiss is suppressed (ἐνθύμημα, *ḥiyās idmārī* or *ḥiyās idjāzī*) in which from a fact another fact, anterior or posterior in time, is inferred (although Aristotle says "anterior or posterior", the example he gives infers an anterior fact and for the Arab philosophers the inference is always the inference of a cause from its effect). He gives as an example that from a woman having milk it is inferred that she has conceived. He states that this enthymeme can be fully expressed in the following way: all women who have milk have conceived, this woman has conceived, therefore she has milk. This would seem to imply that for this type of reasoning the enthymeme is not a necessary condition and that the conclusion provides absolute evidence, although a "sign", according to Aristotle, is always an accident and there is no necessary proof for the accidental. We find in Avicenna the same definition and the same example (*Nadjiāt*, p. 92) and he adds that *dalil* can mean both the middle term of the syllogism (in this case "having milk") and the enthymeme itself.

This type of reasoning is the only one for which Aristotle reserves the name of "proof from a sign". The Arab philosophers, however, give the term a wider meaning, based on the distinction made by Aristotle in his *Analytica Posteriora* between the proof that a thing is, τὸ ὅτι, *burhān anna* and the proof why a thing is, the proof of its cause or reason, τὸ διότι, *burhān lima*. The proof why a thing is is preceded by the proof that a thing is, for one can ask only why a thing is, when one knows that it is. The proof that a thing is starts from the particular, the fact, the effect perceived, and infers the cause from its effect, and it is for this reason that the Arab philosophers call it a *dalil*; on the other hand the

النار (اشتد لهيبها واشتعلت). ذرف الدمع . ذرح الشيء في الريح (ذراه). ذاح الشيء ذوحا (فرقه وبذده). ذاب الشحم (سال عن جمود).

كما كان منها تسعة عشر مصدراً تدل معانيها على الفعالية والشدة والقطع، بما يتوافق مع خصائص القوة والفعالية في صوت الذال. منها: ذأمه (طرده، عابه). الذئب. ذبحه. ذج الشيء (دقه وشقه). ذرب السيف (صار حاداً ماضياً). الذراع. سم ذعاف (قاتل). الذكورة (نقيض الأنوثة). ذلق السنان ذلاقة (صار حاداً صلماً). ذلق السنان واللسان ذلقاً (ذرب). ذياه (قطعه). الذهن (الفهم والعقل والقوة). ذمه اليوم (اشتد حره). ذلده ذوداً (دفعه وطرده).

وهكذا تبلغ نسبة المصادر التي تتوافق معانيها مع الخصائص الإيمانية والإيحائية لحرف الذال في الجداول الثلاثة (٧٠٪). وهي نسبة عالية تؤهله للانتماء إلى زمرة الحروف القوية الشخصية. على أن (الثاء) في نهاية المصادر كانت أقوى من الذال في أولها.

وعلى الرغم من أن معاني المصادر التي تبدأ بحرف الذال لم تلتزم بطبقته اللسانية، إذ تجاوزتها إلى جميع الطبقات من ذوقها حتى شعوريتها، فقد صنفته في عداد الحروف اللسانية باعتباره يمثل جنس الذكورة، على مثال ما صنفت (الثاء) في عداد الحروف اللسانية باعتبارها تمثل جنس الأنوثة، وللقارئ المعترض أن يصنفه في زمرة الحروف البصرية إن شاء.

ع - حرف الدال

مجهور شديد. يشبه شكله في السريانية صورة الدلو. يقول عنه العلابي: إنه (للتصلب والتغير المتوزع). للتصلب صحيح، أما التغير المتوزع فهو مبهم، ويتعارض مع التصلب.

ولكن صوت الدال أصمّ أعمى مغلق على نفسه كالهرم، لا يوحى إلا بالأحاسيس اللسانية وبخاصة ما يدل على الصلابة والقساوة وكأنه من حجر الصوان. فليس في صوت (الدال) أي إحياء بأحاسيس ذوقية أو شمي أو بصري أو سمعي أو شعوري، ليكون بذلك أصلح الحروف للتعبير عن معاني الشدة والفعالية الماديتين.

وبالرجوع إلى المعجم الوسيط عثرت على مئتين وسبعين مصدراً تبدأ بحرف الدال كان منها مئة مصدر تدل معانيها على الشدة والفعالية الماديتين

ويتمثلان في طريقة النطق بهما على ما في صوتيهما من التناقض في الخصائص، وذلك على مثال ما بين الذكورة والأنوثة. رفة عمر وتناقض خصائص.

فإذا كانت (الثاء) تدغدغ طرف اللسان بكثير من المرونة والدمائة فتوحي بطعم الدسم والملمس الدافئ الوثير، فإنّ الذال أذع مذاقاً وأكوى حرارة وأوخذ ملمساً وأشد توتراً، ليشف بذلك صوت كل حرف منهما عن خصائص الجنس الذي يمثله. وهكذا تتراءى مفاهيم الجنس في الذكورة والأنوثة كأحاسيس لمسية خلف أستار شفافة من صوتي هذين الحرفين، ولا أوحى منهما بخصائص الأنوثة والذكورة في لغتنا.

وبالرجوع إلى المعجم الوسيط عثرت على ثمانية وخمسين مصدراً تبدأ بحرف الذال كان منها أحد عشر مصدراً تدل على الاهتزاز والاضطراب وشدة التحرك، بما يتوافق مع ظاهرة الاهتزاز في صوت الذال المثلثة. هي:

ذب (لم يستقر في مكان). ذحجته الريح (حركته وجرته من موضع إلى آخر). ذال (مشى مسرعاً). ذحذح (تقارب خطوه مع سرعة). ذعدعه (حركة بشدة). ذف الطائر (أسرع). تذذلل (اضطرب واسترخى). ذبل البعير (سار سيراً سريعاً ليناً). ذمي المريض (أخذه النزاع فطال احتضاره). ذهب (مرّ ومضى) . ذاط في مشيه (حرك منكبيه من كثرة اللحم).

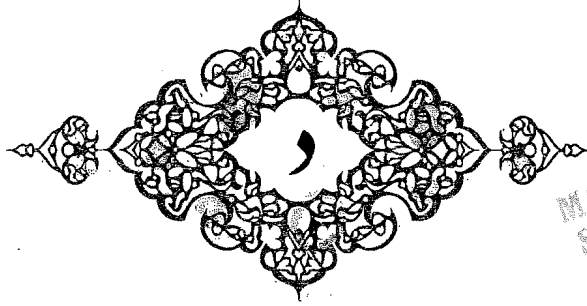
ويمكن إلحاق أربعة مصادر أخرى بهذا الجدول تدل معانيها على حالات نفسية أو ذهنية تتطوى على الاهتزاز والاضطراب. هي:

ذهل (تدلّه، وغاب عن رشده). ذير (أنف وغضب). ذعره (خوفه). ذمر (غضب).

كما يمكن إلحاق لفظتي. الذئب والذيل، بهذا الجدول أيضاً، لما يرافق هذا العضو في الحيوان من ظاهرة الذبذبة والحركة المستمرة. لتبلغ نسبة المصادر لهذه المعاني (٣٠٪)، مما يدل على أن العربي قد أحسن استخدام ظاهرة الاهتزاز والاضطراب في صوت الذال المثلثة بحساسية سمعية فائقة الرهافة.

كما كان منها أحد عشر مصدراً تدل معانيها على البعثرة والانتشار، بما يتوافق مع بعثرة النفس في صوت الذال المثلثة إيماء وتمثيلاً. هي:

ذراً الأرض (بذرها). ذر الشيء ذراً (فرقه وبذده). ذفر المسك (اشتدت رائحته وانتشر). ذرا ذرواً (طار في الهواء وتفرق). ذاع الخبر (انتشر). ذكت



بنابراین واج «د» یک همخوان واکدار است. این واکداری به‌خصوص در بافت بین دو واکه به‌طور کامل تولید می‌شود ولی در آغاز واژه که قسمت آغازی آن مجاور با سکوت است، واکرفته می‌شود. علاوه بر این، در مجاورت یک آوای بی‌واک و نیز در پایان واژه غالباً واکرفته است (ثمره؛ حق‌شناس، همانجاها).

ابن سینا (ص ۷۸-۷۹) بر آن بوده است که واج /d/ همانند واجهای «تاء» /t/ و «طاء» /t/ عربی از حبس تام و کندن و سپس بیرون دادن ناگهانی هوا پدید می‌آید، با این تفاوت که برخلاف «طاء»، در «دال» زبان بر کام منطبق نمی‌شود و حبس هوا در آن کمتر از «تاء» و «طاء» است.

واج /d/ در فارسی باستان دارای دو خاستگاه است: یکی همانند اوستایی متقدم، مأخوذ از d ایرانی باستان که آن نیز به نوبه خود از واجهای /d/ و /dʰ/ هندواروپایی آمده است (کنت^۱، ص ۳۰؛ نیز در اورانسکی، ص ۴۱-۴۲؛ مولایی، ص ۲۶).

هندواروپایی	فارسی باستان	اوستایی
*deiyo «خدا»	daiva	daēva «دیو»
*ēdēt «نهاد، برقرارکرد»	adā «آفرید»	

دیگری بر گرفته از /g/ و /gʰ/ هندواروپایی است که به صورت /z/ به اوستایی و مادی رسیده است (همانجاها).

هندواروپایی	فارسی باستان	اوستایی
*gre/os	draya	zrayā «دریا»
*gʰosto-	dasta-	zasta «دست»

واج d اوستایی متقدم در موقعیت میان دو مصوت علاوه بر d به صورت ð (یعنی آوای سایشی و پشت دندانی ضعیف) هم به اوستایی متأخر رسیده است. قابل ذکر است که ð در فارسی باستان نیز به عنوان واجگونه‌ای از واج d وجود داشته است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵-۱۳۷۶ ش، ج ۲، ص ۴؛ جکسون^۲، بخش ۱، ص ۳۳):

اوستایی متقدم	اوستایی متأخر
adā	adā «آنگاه»

d ایرانی میان دو واکه در دو زبان ایرانی میانه غربی دوگونه تحول می‌یابد: در پارتی به ð و در فارسی میانه به y و به‌ندرت

د (دال)، از همخوانها، دهمین حرف الفبای فارسی، هشتمین حرف الفبای عربی، یازدهمین حرف الفبای اردو، پنجمین حرف از الفبای ترکی و چهارمین حرف از الفبای ابداعی است که آن را دال ابجد و دال غیرمقطوع و دال مهمله نیز می‌نامند. ارزش عددی آن در حساب جمل چهار و در حساب ترتیبی ده است (برهان؛ نفیسی؛ دهخدا؛ فیروزالدین، ذیل «د»).

دال در اصطلاح ادبی به معنای خمیده، کج و منحنی است و به عنوان جزء اسمی، معمولاً در ترکیباتی چون دالبر (برش کج) آمده است (معین، ذیل «دال»، «دالبر»). دال همچنین نام دیگری برای عقاب یا پرندۀ ای لاشخور از گونه کرکس (معین، ذیل «دال»؛ نیز در پورداود، بخش ۱، ص ۲۹۹) و به معنای زن فربه و ماهی بزرگ هم به کار رفته است (دهخدا، ذیل «دال»). از نظر عرفا، دال جزو هفت حرف خاکی و از عالم ملک و جبروت و در مرتبه پنجم است (ابن عربی، سفر ۱، ص ۳۱۰؛ نیز در برهان، ذیل «هفت حرف خاکی»). در کتابهای لغت و جغرافیا، دال نشانه «بلد» و در علم نجوم و تقویم رمز و نشانه برج اسد است (دهخدا، ذیل «د»، «دال»). «د» در کتابهای حدیث، علامت اختصاری ابی‌داوود، صاحب کتاب سنن، است چرا که کنیه‌اش (داوود) مشهورتر از نسب و اسم اوست (ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۳).

به‌علاوه، این حرف به عنوان اختصار به‌جای درگذشت (پیش‌از تاریخ درگذشت فرد) و نیز دانشنامه / دایرة‌المعارف به کار رفته است. همچنین «د» (گاه با کسره و گاه به صورت ðه) در زبان عامیانه برای تأکید قبل یا بعد از فعل امر یا نهی به کار می‌رود، مثلاً د برو، نزن د و ضمیر شخصی فاعلی (شناسه) متصل سوم شخص مفرد مضارع نیز هست: زود، کند (معین، ذیل «د»).

۱) در فارسی. واج /d/ در زبان فارسی به لحاظ آواشناسی همخوان انسدادی (انفجاری)، دندانی (قس حق‌شناس، ص ۸۴: دندانی - لثوی)، واکدار و نرم است (ثمره، ص ۴۲). برای تولید این همخوان نوک زبان به جایگاه پشت دندانه‌های بالا می‌چسبد و برای مدت کوتاهی مجرای گفتار را کاملاً مسدود می‌کند. هنگام تولید این واج تارآواها در موقعیت تولید واک هستند و

1. Kent

2. Jackson